

حزب توده، مبلغ و سبیل وابستگی به شرق (شوروی) بود. هیئت حاکم و نخبگان سیاسی ایران به غرب (بریتانیا) وابستگی داشتند. در چنین شرایطی، حزب ایران، در برابر «رسوفیل» و «آنگلوفیل» ها، تمایلات «آمریکوفیل» داشت. بی دلیل نبود که پس از بروز جنگ سرد بین دو ابرقدرت شوروی و ایالات متحده و اعلام سیاست جدید آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، در پشتیبانی از کشورهای خاورمیانه، در برابر تهدید شورویها، کمیته مرکزی حزب ایران در اول بهمن ۱۳۳۵، دکترین آیزنهاور را تأیید کرد.^۵

درباره روش حزب ایران در جبهه ملی دوم، در بخش مربوط به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

حزب ملت ایران (بربنیاد پان ایرانیسم)

مؤسسين این حزب که در شهریور ۱۳۲۶ تشکیل شد، محسن پزشکپور، حسنعلی صارم کلانی، علینقی عالیخانی، محمدرضا عاملی تهرانی و جواد تقی زاده بودند. این حزب دارای ایدئولوژی ناسیونالیستی بود. پان ایرانیستها معتقدند که «جهان به ناسیونالیسم آگاه می گراید... جنبشهای ملی را فقط عناصر مؤمن به ناسیونالیسم می توانند به سوی پیروزی رهبری کنند...»^۶ ناسیونالیستهای پان ایرانیست بر این عقیده اند که «... زمان آن رسیده که نیروهای ناسیونالیستی، با تجمع عظیم خود، یعنی با ایجاد یک جبهه ناسیونالیستی که در بردارنده و نمایش دهنده همه نیروهای آگاه ناسیونالیست ایران باشد، رهبری مبارزاتی فردای ایران را به دست گیرند... ما را در این رهگذر، هرگز گرایشی به چپ و راست نخواهد بود...»^۷

در سال ۱۳۳۰، در اوج مبارزات ضد استعماری ملت ایران، با تغییراتی که در کادر رهبری حزب به عمل آمد، داریوش فروهر، دانشجوی دانشکده حقوق، به عضویت کمیته موقت حزب انتخاب شد. در دیماه همان سال، محسن پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی، با انشعاب از حزب، سازمان دیگری را به نام «حزب پان ایرانیست» تأسیس

۵. روزنامه اطلاعات، پنجشنبه، ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۵.

۶. ما چه می خواهیم؟ کانون آرمان شناسی پان ایرانیسم، ۱۳۲۹.

۷. همان کتاب؛ ما چه می خواهیم؟

کردند.^۸ داریوش فروهر نیز به دبیرکلی «حزب ملت ایران» انتخاب شد. در کنگره سال ۱۳۴۰ عنوان «پان ایرانیسم» از برنامه حزب ملت ایران حذف گردید.

افراد حزب ملت ایران، که بیشتر آنها دانشجویان دانشگاه تهران و جوانان تحصیلکرده بودند، در دوران حکومت مصدق از دستاوردهای نهضت ملی ایران پاسداری کردند. در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و توطئه ۹ اسفند، با تظاهرات وسیع خود در پشتیبانی از دولت، همواره در صحنه حضور داشتند. روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تنها عناصر ملی بودند که با او باشان مزدور بیگانه در میدان بهارستان ستیز کردند. ارگان این حزب، روزنامه آرمان ملت بود.

حزب ملت ایران پس از کودتای مرداد ماه، همچنان در سنگر مبارزه علیه رژیم کودتا باقی ماند، با نهضت مقاومت ملی همکاری کرد. پس از تشکیل جبهه ملی دوم، فروهر به عضویت شورای مرکزی انتخاب شد. حزب ملت ایران در ایجاد جبهه ملی سوم (۱۳۴۴) نقش مهمی داشت. در فروردین ۱۳۴۸، به دنبال شناسایی استقلال بحرین از سوی دولت ایران، اعلامیه‌ای مبنی بر اعتراض به تصمیم دولت صادر کرد، که منجر به دستگیری دوباره فروهر گردید. در این اعلامیه گفته شده بود:

«... گزارش روز نهم فروردین وزیر خارجه، پیرامون سرنوشت «بحرین» به دو مجلس شورای ملی و سنا، که کرسی نشینان آن خلق شده انتخاباتی نادرست و فرمایشی هستند و بناچار نمی‌توانند عنوان نمایندگی ملت را داشته باشند، نمونه آشکاری از طرح یک توطئه جدید علیه حاکمیت ملی ایران بود [...] حزب ملت ایران که همواره برای دست یافتن به استقلال کامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور کوشیده است اعلام می‌دارد: قرار و مدارهای دولت کنونی با امپریالیسم انگلستان، حتی پا در میانی سازمان ملل متحد نمی‌تواند اصل حق حاکمیت ملی را نادیده انگارد. بحرین برای همیشه ایرانی باقی خواهد ماند و پیوند جاودانه مردم آن با سایر ایرانیان، گسستنی نیست.

در این هنگامه فضیلت‌سوز، حزب ملت ایران از همه مردم، همه مبارزان ضد

۸. حزب پان ایرانیست به رهبری محسن پزشکیور پس از قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ به‌طور علنی جانب شاه را گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با انتشار روزنامه «خاک و خون» همکاری با رژیم کودتا را گسترش داد. در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ تظاهرات آزادیخواهانه‌ای به عمل آورد ولی مورد توجه هیچ‌یک از جناحهای ملی و مذهبی قرار نگرفت.

استعمار، همه حزبها و سازمانهای ملی می‌خواهد علیه این توطئه شوم بانگ اعتراض بردارند...»^۹

حزب ملت ایران در سالهای پس از کودتا تا انقلاب ۱۳۵۷ به مبارزه قهرآمیز خود علیه رژیم شاه ادامه داد و رهبر آن، داریوش فروهر ۱۴ بار به زندان افتاد.

حزب مردم ایران

بنیانگذاران این حزب گروهی انشعابیون حزب ایران بودند که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رهبری محمد نخشب و حسین راضی، حزب مردم ایران را سازمان دادند. ایدئولوژی حزب ملت ایران، سوسیالیسم، با تکیه بر ضرورت اعتقاد به مذهب و حفظ مالکیت خصوصی بود.

حزب مردم ایران در مبارزات سالهای پس از کودتا، بیشتر در دانشگاه مشارکت داشت ولی هیچ گاه دامنه گسترش آن از سطح دانشجویان و معدودی کسبه و کارمندان جزء فراتر نرفت و نقش چشمگیری در جریان مبارزات نهضت ایفا نکرد ولی نسبت به اهداف مبارزه و آرمانهای مصدق، متعهد باقی ماند. نخشب هنگام تشکیل جبهه ملی دوم در ایران نبود و رهبری حزب را، حسین راضی برعهده داشت.

حزب سوسیالیست

جمعیت کوچکی بود به رهبری دکتر محمدعلی خنجی، که در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ به علت اختلاف با خلیل ملکی، از حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) جدا شد و همراه با مسعود حجازی و جمعی دیگر، حزب سوسیالیست را تشکیل دادند. دکتر خنجی، ایدئولوگ، حقوقدان، مطالعه کننده ای حریص و نویسنده ای پرکار بود. به چند زبان خارجی آشنایی داشت، و اطلاعات او درباره تاریخ ایران و مسائل جهانی، بسیار وسیع بود.

گروه خنجی با نهضت مقاومت ملی همکاری کرد. خنجی در سال ۱۳۳۶ همراه با چند تن از سران نهضت مقاومت به زندان افتاد. عضو شورای مرکزی جبهه ملی دوم بود و

در ساختار تشکیلاتی آن نفوذ داشت. وی با اصرار از نظریه خود درباره انحلال احزاب و عضویت افراد در جبهه دفاع می‌کرد و این موضوع یکی از علل فروپاشی جبهه بود. خنجی در سال ۱۳۴۰ در دوره حکومت علی امینی، همراه با چند تن از سران جبهه ملی زندانی شد، و در بهمن ۱۳۵۰ در سن ۴۵ سالگی درگذشت.

• •

گذشته از چهار حزبی که عناصر اصلی سازمان جبهه ملی دوم بودند، باید دو حزب دیگر را معرفی کنیم که به رغم سوابق فعالیتهای سیاسی گذشته رهبران و کادرهای آنها به سود نهضت ملی و نیز در نهضت مقاومت، رهبری جبهه ملی دوم از قبول همکاری با آن دو حزب امتناع کرد. کنار گذاشتن این دو سازمان سیاسی (جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران و نهضت آزادی ایران) از دیگر عواملی بود که به تضعیف جبهه ملی دوم کمک کرد. به لحاظ اهمیت موضوع و لزوم شناسایی دو سازمان سیاسی مزبور، اجمالاً به معرفی آنها می‌پردازیم.

جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران

این سازمان شاخه‌ای بود متشکل از گروهی روشنفکران عضو حزب توده ایران، که به دلیل وابستگی علنی حزب مزبور به دولت اتحاد جماهیر شوروی و انحراف سازمان رهبری از اصول حزبی، انشعاب کردند. انشعابیون که در رأس آنها خلیل ملکی، تئورسین نامدار و یکی از رهبران حزب توده بود، طی اعلامیه‌ای که در آذرماه ۱۳۲۶ منتشر شد، علت جدایی از حزب توده را اعلام کردند. ده سال پس از این انشعاب، ملکی و یارانش، با استفاده از شرایط عینی که برای روشنفکران دهه ۱۳۳۰ پس از مرگ استالین به وجود آمده بود، جزوه‌ای در ۴۲ صفحه منتشر کردند و با صراحت بیشتری علل انشعاب خود را روشن ساختند. انتشار این اعلامیه در سه دهه و نیم پیش، صداقت و صحت آینده‌نگری این گروه را به اثبات می‌رساند. قسمتهایی از اعلامیه مزبور بدین شرح است:

«... اساسیترین انتقاد ما به دستگاه رهبری حزب توده، وابستگی بی‌قید و شرط آنها به سیاست دولت شوروی و اطاعت کورکورانه آن بود. این عیب اساسی، درحقیقت منشأ کلیه معایب حزب توده بود؛ علاوه بر این، بزرگترین و مهمترین عاملی بود که جلوی اصلاح‌طلبان را سد می‌کرد. هر وقت فشار افکار عمومی حزب به

حدی می‌رسید که می‌توانست دستگاه رهبری را درهم شکنند یا به عقب راند، فوراً این دستگاه، آخرین آتوی خود را روی میز می‌کوفت و به مقامات شوروی متوسل می‌گردید [...] رهبران حزب توده، در تملق و چاپلوسی به مأمورین شوروی، نسبت به یکدیگر سبقت می‌گرفتند و روزنامه‌های حزبی در مدیحه‌سرایی از استالین، و زمامداران شوروی، دست «پراودا» و «ایزوستیا» را از پشت بسته بودند...»^{۱۰}

ملکی و یاران او، در اوج مبارزات ضد استعماری ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت، و آگاهی به ضرورت شرکت در مبارزه علیه استعمار و استبداد، به جبهه ملی پیوستند و با انتشار مقالات و نشریات تحلیلی و تاریخی - سیاسی، ماهیت حزب توده را برای روشنفکران ایران روشن ساختند و در همین حال به دانش سیاسی و رشد فکری جوانان افزودند. همچنین با سابقه فعالیت‌های حزبی و داشتن اطلاعات سیاسی و اجتماعی و سازماندهی موجب گسترش «سازمان نگهبان آزادی» در میان اقشار دیگری از روشنفکران، دانشجویان و کارگران شدند.

ملکی در سال ۱۳۳۰ در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، همراه با دکتر مظفر بقائی که او نیز سابقه فعالیت سیاسی و نمایندگی مجلس شورای ملی را در دوره‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ داشت «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تأسیس کردند. حزب مزبور، که در مدت کوتاهی رشد و توسعه یافت، از نهضت ملی و جبهه ملی پشتیبانی می‌کرد. حزب زحمتکشان، با گرایش سوسیالیستی، از تز ملی شدن صنعت نفت و دکتر مصدق، جانبداری می‌کرد، در عین حال با حزب توده، که به دنبال پشتیبانی از امتیازخواهی شورویها، طرفداری از رژیم جدایی طلب پیشه‌وری و مخالفت با دکتر مصدق، اعتبار خود را از دست داده بود، همچنان در ستیز بود. رهبران حزب توده، با رقیب تازه‌ای درگیر شده بودند که با همان شیوه علمی و فلسفی حزب توده، با آنها مبارزه می‌کرد.

خلیل ملکی و مظفر بقائی تا اوایل مرداد ۱۳۳۱ رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران را به عهده داشتند، ولی پس از فاش شدن ملاقات پنهانی دکتر عیسی سیهبدی - یکی از دوستان دکتر بقائی با قوام السلطنه، در دوره زمامداری پنج روزه‌اش، پس از استعفای

مصدق در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱، بین خلیل ملکی و همفکران او، که خواهان رسیدگی به این موضوع بودند، با مظفر بقائی اختلاف نظر شدید بروز کرد و منجر به دوپاره شدن حزب زحمتکشان گردید، یکی به نام حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) به رهبری خلیل ملکی و یارانش، و دیگری حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری مظفر بقائی و همراهانش.^{۱۱}

۱۱. دکتر امیر پیشداد، یار وفادار خلیل ملکی، که از نوجوانی و دانشجویی، نسبت به آرمانهای نهضت ملی و دکتر مصدق علاقه‌مندی و وفاداری نشان داده و پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ در ایران و سپس در اروپا، در خط مبارزه بوده و از پیشگامان ایجاد انجمن‌ها و اتحادیه دانشجویان طرفدار جبهه ملی در اروپا محسوب می‌شود، در جلسه رسیدگی به چگونگی ملاقات پنهانی دکتر عیسی سپهبدی و قوام السلطنه، حضور داشته است، دکتر پیشداد ماجرای آن روز و شیوه اپورتونیستی مظفر بقائی را در منحل کردن حزب، بدین شرح برای مؤلف نقل کرده است:

«دکتر سپهبدی روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ به نمایندگی از سوی دکتر بقائی، پنهانی با قوام ملاقات کرده بود. پس از پیروزی قیام ۳۰ تیر، شورای فعالین حزب پیشنهاد کرد موضوع در جلسه رسمی فعالان و با حضور عیسی سپهبدی مورد رسیدگی قرار گیرد. ناگفته نماند که حزب زحمتکشان، به رغم اصرار ملکی و دوستانش، رهبری انتخابی و ارگانهای حزبی انتخابی، مانند هیئت اجراییه نداشت. شورای فعالان حزب مرکب بود از رهبران (ملکی، بقائی و چند تن دیگر) همچنین مسئولان مطبوعات و انتشارات حزب، گویندگان حوزه‌ها و دیگر مسئولان. درحقیقت شورای فعالان، پارلمان و کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران بود. قرار شد چنانچه سپهبدی خودسرانه با قوام ملاقات کرده از حزب اخراج شود. ولی بعدها معلوم شد به دستور دکتر بقائی به دیدار قوام السلطنه رفته بود.

پس از طرح این پیشنهاد، دکتر بقائی رسیدگی به موضوع را پشت گوش انداخت، اما وقتی اکثریت قریب به اتفاق فعالان حزبی در رسیدگی به موضوع اصرار ورزیدند، بقائی به بهانه بیماری در بیمارستان خصوصی رضانور بستری شد و طیب معالج او اعلام کرد که بیمار حق ملاقات ندارد! بدین ترتیب رسیدگی به اتهام سپهبدی تا مهرماه معلق ماند.

پس از اینکه دکتر بقائی «شفا» یافت و از بیمارستان بیرون آمد، به مسئول تشکیلات تهران دستور داد اجلاس شورای فعالان، روز پنج‌شنبه ۲۰ مهر تشکیل شود. چون وقت کافی برای دعوت همه اعضای شورای فعالان نبود، مسئول تشکیلات تهران درخواست به تأخیر انداختن جلسه را کرده بود ولی دکتر بقائی نپذیرفته و حتی تهدید کرده بود که چنانچه در اجرای این دستور تأخیر کند، شخصاً به عنوان رهبر حزب از آنها دعوت خواهد کرد.

بدین ترتیب، اجلاس شورای فعالان، به ابتکار بقائی در روز پنج‌شنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۳۱ تشکیل شد. جلسه، برنامه تدوین شده و دستور کار نداشت. من نیز که یکی از فعالان حزب بودم در آن نشست تاریخی حضور داشتم؛ پس از اعلام رسمیت جلسه، مظفر بقائی، پیرامون نقاط ضعف دولت دکتر

اکثریت افراد و دانشجویان، فعالین، روشنفکران و کارگران حزب، در کنار خلیل ملکی ماندند. حزب زحمتکشان و مظفر بقائی نیز همراه با جمعی دنباله‌روان بقائی، دانسته یا ندانسته به مخالفت و مبارزه علیه جبهه ملی و دکتر مصدق پرداختند و در بسیاری از توطئه‌های ضد ملی شرکت کردند. بقائی که استاد فلسفه و اخلاق بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد از طراحان اصلی ربودن و قتل سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی دکتر مصدق بود. مظفر بقائی با شاه و زاهدی ارتباط داشت. روز ۲۸ مرداد جمعی از افراد حزب او همراه با مزدوران و کودتاچیان در حمله و غارت به خانه دکتر مصدق، شرکت کردند. مظفر بقائی در شکست نهضت ملی ایران، نقش مهمی ایفا کرد.^{۱۲} درباره اقدامات بقائی پس از انقلاب، تا مرگ او، به موقع سخن گفته خواهد شد.

→ مصدق به بحث پرداخت و نتیجه گرفت که «ما باید به‌طور جدی از دولت انتقاد کنیم و اولتیماتوم بدهیم و اگر به تذکرات ما توجه نشود، باید حسابمان را از مصدق جدا کنیم». سپس ملکی صحبت کرد و ضمن توضیح درباره اهمیت مبارزه ملت ایران و لزوم پشتیبانی از مصدق گفت: از دولت باید انتقاد کرد، ولی در شرایط موجود نباید با مصدق مخالفت نمود. سپس در زمینه لزوم حمایت از دولتی که درگیر یکی از بزرگترین مبارزات ضد استعماری در تاریخ ایران است مطالب مشروحی بیان داشت که مورد توجه و تأیید حاضران قرار گرفت. آنگاه موضوع ملاقات دکتر عیسی سپهبدی با قوام مطرح شد. چند تن از فعالان حزب در این مورد صحبت کردند و اقدام او را مورد انتقاد قرار دادند و توضیح خواستند. دکتر بقائی که متوجه شده بود، شمار کمی از دوستان و تابعین او، با نظریاتش موافق هستند، در حالی که سخت برآشفته بود از جای برخاست و با عصبانیتی که در دست داشت روی میز کوبید و گفت: «من رهبر حزب هستم و راه و روش مبارزه را تعیین می‌کنم. هرکس می‌خواهد با من بیاید و هرکس نمی‌خواهد برود دنبال کار خودش!...»

جلسه متشنج شد و به هم خورد. بقائی هم در میان سرو صدا و اعتراض حضار جلسه را ترک کرد. سه روز بعد، چاقوکشان او، به حزب ریختند، چند تن از فعالان را که سرگرم کار خود بودند، کتک زدند و مجروح ساختند و حزب را اشغال کردند. روزنامه شاهد، که صاحب امتیاز آن علی زهری بود در اختیار بقائی و دار و دسته‌اش ماند. روزنامه نیروی سوم، که نشریه سازمان جوانان بود، در اختیار نیروی سومی‌ها ماند. بقائی طی اعلامیه‌ای، ملکی را به اتهام «کمونیست بودن منهای مسکو» اخراج کرد. جلال آل احمد، نامه جالبی به بقائی نوشت که در کتابش چاپ شده است. این واقعه در اواخر مهر ۱۳۳۱ روی داد...» (اصل نامه دکتر پیشداد در اختیار نویسنده است).

۱۲. برای آگاهی بیشتر درباره عملیات مظفر بقائی در شکست نهضت ملی ایران و وابستگی او با سازمانهای جاسوسی انگیس و آمریکا رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۲۷۱ تا ۲۷۳ و صفحات ۱۲ و ۲۸ اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد پیوست همان کتاب.

دلیل نامگذاری حزب زحمتکشان نیروی سوم، به عقیده خلیل ملکی آن بود که: در برابر دو ابرقدرت آمریکا و شوروی (نیروی سوسیالیستی و سرمایه‌داری) نیروی دیگری که می‌تواند مستقل از آن دو ابرقدرت عمل کند، «نیروی سوم» است. حزب نیروی سوم در تعریف این نیرو می‌نویسد:

«... این نیرو، از قدرتهای بزرگ الهام نمی‌گیرد [...] آنهایی که از هیئت حاکمه منحط به کلی مأیوسند و از رهبران حزب توده به عنوان عمال اجنبی انتظاری ندارند، نیروی سوم اند [...] زحمتکشانی که آرزوی این را دارند که مالک دسترنج خود گردند و این انتظار را به غلط یا صحیح از دکتر مصدق دارند، نیروی سوم اند [...] روشنفکرانی که خود را در خدمت طبقه سوم قرار داده‌اند و راه‌حل مشکلات خارجی و داخلی را مطابق فرضیه‌های سوسیالیستی، تنها راه و چاره می‌دانند و با نیروی ملت ایران، رشد و تکامل سوسیالیسم را ضروری می‌دانند، نیروی سوم اند.»^{۱۳}

به‌طوری که ملاحظه می‌شود این «نیروی سوم» مفهومی بسیار وسیع دارد و اینکه با این‌گونه تعاریف آیا می‌تواند یک ایدئولوژی باشد، پاسخ نیروی سومی‌ها مثبت است. آنها می‌گویند:

«... در نهضت ملی ایران، یک تریا ایدئولوژی نیرومندتر از ایدئولوژی نیروی سوم به وجود نیامده است [...] و به خودی خود می‌تواند جانشین ایدئولوژی کمونیستی گردد. این مکتب تنها مکتبی است که اسلحه ایدئولوژیک کمونیسم را می‌تواند شکست دهد.»^{۱۴}

جدا شدن خلیل ملکی و یاران او از بقائی و تأسیس حزب زحمتکشان «نیروی سوم» آنها را قدرتمندتر ساخت و حزب جدید به عنوان یک نیروی مترقی، ضمن انتقاد سالم از جبهه ملی، از حکومت دکتر مصدق پشتیبانی می‌کرد. نشریات متعدد حزب، مانند مجله علم و زندگی، که اولین شماره آن در دیماه ۱۳۳۰ منتشر گردید به عنوان ارگان فکری و تئوریک حزب، دارای بخشهای سیاست، اقتصاد، نهضت‌های کارگری، ادبیات و هنر،

۱۳. نیروی سوم چیست؟ شماره ۷ نیروی سوم، نشریه سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران، ۱۳۳۱.

۱۴. مجله علم و زندگی، خرداد ۱۳۳۰.

علم و اجتماع بود.

مقالات اساسی مجله علم و زندگی را، که در نوع خود نظیر نداشت، اغلب خلیل ملکی می‌نوشت. در شماره ۴ مجله (فروردین ۱۳۳۱) طی مقاله: «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی»، به قلم خلیل ملکی، فلسفه سیاسی حزب نیروی سوم و علل انشعاب ملکی و یارانش از مارکسیستهای وابسته به مسکو (حزب توده) مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. این مقاله با نقل قول از آندره ژید شروع می‌شود که می‌گوید «دیر یا زود چشم‌هایتان باز خواهد شد، چشمهای شما مجبور به باز شدن اند.»

در شماره هفتم — شهریور ۱۳۳۱ — خلیل ملکی در مقاله‌ای تحت عنوان، «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم در دو قرن اخیر، به قضایای سی‌ام تیر، که منجر به برکناری مصدق گردید، پرداخته و آن را به صورت یک تجربه تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار داده و با وسعت دید خود، درباره آینده نهضت ملی و خطراتی که آن را تهدید می‌کند، هشدار داده است:

«تراژدی اجتماعی، یا صحنه حزن انگیز قیام تاریخی سی‌ام تیر، مانند انقلابات اجتماعی مشابه خود، یک درس تاریخی تکرار شده را بار دیگر در معرض آزمایش گذارد و نشان داد که پیروزی انقلابات اجتماعی از آن کمیتی نیست که آن را به وجود می‌آورد، بلکه پیروزی از آن کیفیتی است که آن را اداره می‌کند [...] با سقوط اخیر آقای دکتر مصدق (منظور کناره‌گیری ۲۶ تیر) اساس و پایه نهضت برای مدتی سخت در معرض آزمایش و خطر بود. این خطر به وسیله توده مردمی که قشرهای پایین نهضت را تشکیل می‌دادند، با شجاعت کم‌نظیری از بین رفت ولی رهبری نهضت که در برطرف کردن این خطر سهمی نداشت، و یا سهم خیلی کوچکی داشت، در عمل از تمام نتایج، یا برخوردار شد و یا صرف‌نظر کرد، ولی تاریخ بار دیگر تکرار شد و قشرهای پایین جامعه که عامل عمده و قهرمان واقعی پیروزی بودند، از اثرات این پیروزی برخوردار نگردیدند...»

آنگاه ملکی به تحلیل لیبرالیسم در قرن ۱۹ و ۲۰ می‌پردازد، مشخصات حزب توده و صاحبان امتیازات طبقاتی را در ایران شرح می‌دهد. خصوصیات دولت مصدق را با کلیات مکتب لیبرالیسم مقایسه می‌کند، کمونیسم و حزب توده را مانع بزرگی در مقابل نهضت می‌داند و توانایی دولت را برای مقابله با مشکلات اجتماعی ایران، زیر سؤال می‌کشد و می‌گوید:

«... شخصیت سیاسی دکتر مصدق، از لحاظ بین‌المللی و ملی، حقاً بزرگترین شخصیتی است که دوره تاریخ معاصر ایران می‌شناسد، حتی یک نفر مابین سیاستمداران حاضر نمی‌توان پیدا کرد که وظیفه تاریخی او را بهتر از خودش بتواند اجرا کند. مسئله مورد بحث این است که آیا این دولت ملی و یا جبهه ملی، با تخصیص‌های اجتماعی حاضر خود می‌تواند در مقابل دستگاه بیگانه عظیمی که حزب توده به آن تکیه دارد و با دقیقترین وسایل مجرب تشکیلاتی و تبلیغاتی جهان مجهز است مواجه گردد و در این گیرودار، هیئت حاکمه متکی به امپریالیسم غربی همچنان از آب گل‌آلود ماهی گیرد؟ جواب این سؤال منفی است...»^{۱۵}

دیگر نویسندگان مجله علم و زندگی؛ جلال آل‌احمد، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، خانم سیمین دانشور، محمدعلی خنجی، امیر پیشداد، ناصر وثوقی بودند. نشریه «نیروی سوم» نیز ارگان خبری - سیاسی حزب بود که به‌طور منظم، تا کودتای ۲۸ مرداد انتشار یافت و روزنامه مورد علاقه دانشجویان بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیشتر رهبران و فعالان سازمانهای سیاسی، دستگیر یا فراری و مخفی شدند. خلیل ملکی نیز در شهریور همان سال دستگیر و در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد زندانی گردید. در همین اوان اختلافات درونی حزب نیروی سوم شدت یافت و گروهی به رهبری دکتر محمدعلی خنجی از حزب جدا شد. دامنه اختلافات به تضعیف حزب و پراکندگی افراد و فعالین انجامید. با این حال، در جریان طرح قرارداد کنسرسیوم نفت فعالیت‌هایی در مخالفت با قرارداد، از طریق انتشار بیانیه و مشارکت در تهیه نطق محمد درخشش در مجلس علیه قرارداد مزبور، از طرف گروه ملکی صورت گرفت.

ملکی پس از رهایی از زندان، طرح تشکیل سازمان جدید «جامعه سوسیالیست»‌ها را تهیه کرد. در شهریور ۱۳۳۹ این سازمان را به نام «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» معرفی کرد. به عقیده برخی از یاران ملکی، کنار گذاشتن نام و شهرت و اعتبار حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) یک اشتباه تاکتیکی بود، زیرا مردم ایران، به نام و نشان و سابقه افراد و سازمانها، توجه بیشتری مبذول می‌دادند تا به جزئیات برنامه و

راه و روش آنها.^{۱۶} از سال ۱۳۳۹ گروه ملکی، بار دیگر وارد صحنه شد و مجله علم و زندگی را، که چند سال توقیف بود، دوباره منتشر کردند. این زمان مصادف با تشکیل جبهه ملی دوم بود.

نهضت آزادی ایران

در میان احزاب و گروههای سیاسی که طی نیم قرن اخیر، در ایران فعالیت داشته اند، نهضت آزادی فعالترین، مقاومترین و پُرسر و صداترین سازمان سیاسی به شمار می رود. طی پانزده سال تمام، یعنی پس از سرکوب دوباره همه احزاب و گروههای ملی و مذهبی و زندانی شدن بسیاری از رهبران اپوزیسیون در بهمن ۱۳۴۱ و اعلام به اصطلاح انقلاب سفید، سپس سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و طی دوره استبداد شاه تا انقلاب سال ۱۳۵۷ رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران تسلیم نشدند. محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی در دادگاههای نظامی در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ مبارزه آنها را متوقف نساخت. فعالان نهضت نیز در اروپا و آمریکا، از پای ننشستند و برخلاف فعالان جبهه ملی و دیگر سازمانهای سیاسی و دانشجویی در خارج از ایران، دچار رقابت و اختلافات داخلی نشدند و تا سقوط رژیم پهلوی به مبارزه ادامه دادند.

نهضت آزادی ایران، که در حقیقت ستون فقرات نهضت مقاومت ملی بود، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ تأسیس شد. رهبران آن عموماً رهبران، یا بنیانگذاران و فعالان نهضت مقاومت ملی بودند. کادرهای جوان، با تجارب سالهای «مقاومت» پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در بوته آزمایش، آبدیده شده بودند. گروهی از همین افراد، چند سال پس از تشکیل نهضت راه حل را در مبارزه مسلحانه دانستند و سازمان مجاهدین خلق ایران را ایجاد کردند.

نهضت آزادی ایران زائیده اندیشه سه مرد مبارز و آزادیخواه، با سوابق دوستی طولانی و عقاید مشترک بود. این سه تن؛ آیت الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی بودند.^{۱۷}

۱۶. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷.

۱۷. بنیانگذاران نهضت آزادی ایران عبارت بودند از: مهندس بازرگان، آیت الله محمود طالقانی، یدالله سبحانی.

مهندس مهدی بازرگان انگیزه ایجاد نهضت آزادی را بدین شرح نقل کرده است:

«... جریانها و تحولاتی که در ده سال بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ملت پیش آمد، بسیار مؤثر و پرمعنی بود. مردم را در دوراهی انداخت؛ یا تسلیم و تحذیر شدن و یا دست از مزایا و داراییها کشیدن و به نجات مملکت پرداختن. ورود به سیاست برای دفاع از حیثیت و شرافت و ملیت؛ اول به صورت فردی تدافعی غیرمتشکل و [سپس به صورت] تعرضی در جبهه ملی.

جبهه ملی ایران، همان طور که از اسمش پیداست، «جبهه» بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال و آزادی ملت) بودند، ولی مقصد مشترک داشتن، ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصبات نژادی، و محرک بعضیها مثلاً ناسیونالیسم باشد [...]. جبهه های ملی در همه جای دنیا، مجمعی از سنن و افکار و رنگهای مختلف می تواند باشد.

ولی برای ما، و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران، محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی توانست وجود داشته باشد. نمی گویم سایرین مسلمان نبودند، یا مخالفت با اسلام داشتند، خیر، برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی شد، ولی برای ما، مبانی فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود. اتفاقاً چنین حزب و جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود، یا اگر شده است فعلاً وجود نداشت.^{۱۸}

سپس بازرگان به یادآوری مذاکراتش با دوستان درباره ادامه فعالیت سیاسی در چارچوب یک حزب سیاسی، با مرام و ایدئولوژی مأخوذ از اسلام پرداخته و می گوید:

«اواخر تابستان ۱۳۳۹ بود که به اتفاق آقای دکتر سحابی به برغان، برای گردش رفته بودیم. در آن دره مصفاى مشجر قدم می زدیم و راجع به تأسیس یک حزب، که دوستان، و مخصوصاً جوانان و حتی وجدان خودمان، یعنی ضرورت زمان خیلی فشار می آوردند، فکر می کردیم و حرف می زدیم؛ سه مسئله برای ما محرز بود:

۱. فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب یا جمعیت در شرایط موجود مملکت به

ما واجب است.

۱۸. مهندس مهدی بازرگان؛ مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، انتشارات مدرس، مهرماه

۲. جمعیت مورد نظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنا و مأخوذ از اسلام باشد.

۳. ما، ذوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم.

هفت هشت ماه باز با تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده و در یک جلسه بیست سی نفری دوستان، تصمیم به تأسیس نهضت آزادی ایران گرفتیم (۱۳۴۰/۲/۲۷) در اولین اجتماع عمومی، تأسیس نهضت آزادی ایران و علت تشکیل و مرام آن را به هموطنان اعلام کردیم.^{۱۹}

ایدئولوژی نهضت آزادی ایران، حفظ اصالت نهضت ملی و ادغام و وحدت آن با جنبش نوین اسلامی بود. نهضت آزادی در توصیه ضرورت وحدت این دو نیرو می‌گوید:

«... در صحنه مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی و آزادیخواهی و عدالت‌طلبی، تنها دو گروه عمده در برابر دشمن قرار دارند؛ یا مسلمانان انقلابی هستند که مبارزه می‌کنند، به دشمن ضربه می‌زنند و ضربه می‌خورند و یا اینکه گروه‌های مبارز غیرمسلمان با ایدئولوژی مارکسیسم. بنابراین، رسالت نهضت آزادی ایران در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ضرورت تأسیس آن، تنها برای حفظ اصالت نهضت ملی در برابر شعارهای انحرافی جناحهای سازشکار نبود، بلکه تأسیس آن تبلور یک ضرورت تاریخی از پیشرفت و تکامل جنبش نوین اسلامی و نهضت ملی ایران و ادغام این دو نیرو، و وحدت آنها بوده است و درست به خاطر برخورداری از چنین ماهیت دویعدی است که نهضت آزادی ایران توانست رسالت تاریخی خود را در آن مرحله از رشد جنبش، به بهترین وجهی انجام دهد و در برابر تمامی ضربات پی‌درپی دشمن مقاومت کند [...] بعد از ۱۵ خرداد به مرحله متکاملتری ارتقاء یابد و نهضت، آن مکتب مجاهدپروری شود، که از درون خود، مجاهدین پرافتخاری را به ملت ما تقدیم نماید.»^{۲۰}

نهضت آزادی ایران، دکتر مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولت منتخب و محبوب واقعی مردم ایران و مبارز بزرگ ضد استعمار می‌داند و در اولین بیانیه نهضت آزادی در تجلیل و احترام به او می‌گوید:

۱۹. همان، صفحه ۲۰۸.

۲۰. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۳، جریان محاکمه سران و فعالان، از انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، صفحات ۷ و ۸.

«مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ و افتخارات ایران و شرق می‌دانیم [...] ما مصدق را، به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران، محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشت و توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران، یعنی شکست استعمار نایل گردد، تجلیل می‌کنیم.»^{۲۱}

رئوس هدفهای نهضت آزادی ایران بدین قرار اعلام شد:

۱. از لحاظ سیاست داخلی؛ احیاء حقوق اساسی ملت ایران، با استقرار حکومت قانون و مردم بر مردم و تعیین حدود اختیارات و مسئولیتهای قوای مختلف و ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی، براساس مبانی دین مبین اسلام، با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر.

۲. از لحاظ سیاست خارجی؛ مجاهدت برای تأمین بی‌طرفی ایران و تضمین آن وسیله دو بلوک شرق و غرب و ایجاد همبستگی بیشتر با ممالکی که با ما دارای علائق مشترک تاریخی و جغرافیائی، اجتماعی یا مذهبی هستند.

استقبال مردم، بخصوص جوانان، از عضویت در نهضت آزادی ایران چشمگیر بود. گروه کثیری از شیفتگان ادامه مبارزه علیه دیکتاتوری شاه، از قشرهای مختلف جامعه، همچنین تعداد قابل توجهی از تکنوکراتهای رادیکال، که تحصیلات دانشگاهی داشتند و هوادار تلفیق تعالیم اسلامی و دانش نوین بودند، به نهضت پیوستند.

پس از محاکمه و محکومیت سران نهضت در سال ۱۳۴۲، فعالان سازمان در آمریکا و اروپا، به رهبری علی شریعتی، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران، عباس امیرانتظام، پرویز امین و... به مبارزه ادامه دادند.

نهضت آزادی ایران، اولین حزبی بود که با ایدئولوژی منطق و مأخوذ از اسلام، توانست فعالیتهای سیاسی - ملی را، با نهضت روحانی هماهنگ سازد و در جریان پیشرفت و تکامل، تنها راه مبارزه با رژیم شاه را، که مبارزه مسلحانه بود، هموار کند. نهضت آزادی ایران، طی پانزده سال دوران اختناق بعد از ۱۵ خرداد، به رغم محاکمه و محکومیت رهبران آن، به مبارزه علیه دیکتاتوری شاه، در داخل و خارج ایران ادامه داد. درباره این دوره عملیات نهضت آزادی ایران در بخش مربوط به تفصیل بحث خواهیم کرد.

ویلیام دوگلاس



ملکی قبل از وقایع ۳۰ تیر



بنیانگذاران نهضت آزادی



مهندس مهدی بازرگان



دکتر سجایی



آیت الله سید محمود طالقانی

بخش سوم فضای باز سیاسی

دولت شریف امامی

پیش درآمد دور دوم انتخابات مجلس بیستم (زمستانی) در حکومت شریف امامی نیز حاکی از مداخله دولت و دربار، در امر انتخابات بود. جبهه ملی در اولین اقدام خود برای تأمین آزادی انتخابات درخواست کرد با نخست وزیر ملاقات و مذاکره کند. روز ۲۴ آذر ۱۳۳۹ چند تن از اعضای شورای عالی جبهه به دیدار شریف امامی رفتند^۱ و درباره تأمین آزادی انتخابات که شاه نیز وعده داده بود، همچنین آزادی مطبوعات و اجتماعات، با وی مذاکره و گفتگو کردند. پاسخ نخست وزیر به تقاضای رهبران جبهه ملی تکرار سخنان و وعده های گذشته بود: «انتخابات آزاد است، دولت سعی دارد آزادی مطبوعات و اجتماعات را فراهم کند. اعلیحضرت هم نظرشان همین است...»^۲

جبهه ملی برای شروع فعالیتهای انتخاباتی، تقاضای برگزاری میتینگ کرد، درخواست امتیاز و انتشار روزنامه نمود، آگهیهای انتخاباتی به روزنامه های کثیرالانتشار داد، ولی چون با هیچ یک از این درخواستها موافقت نشد، و حتی کلپ جبهه در خیابان فخرآباد به اشغال پلیس درآمد، شورای عالی جبهه تصمیم گرفت در اعتراض به سلب آزادیها، و جلب توجه و پشتیبانی مردم در مجلس سنا متحصن شود.

در ۱۰ بهمن ۱۳۳۹ (۳۰ ژانویه ۱۹۶۱) چهارده تن از رهبران جبهه ملی به مجلس سنا رفتند و با موافقت صدرالاشراف، رئیس سنا، در تالار قرائتخانه کتابخانه متحصن شدند. در دوران تحصن که حدود پنج هفته بطول انجامید، دو تن از سناتورها — محسن صدر و حسن تقی زاده — به دیدارشان رفتند و با آنها به گفتگو نشستند.^۳

۱. ملاقات کنندگان با نخست وزیر عبارت بودند از: باقر کاظمی، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر عبدالحمین اردلان و محمدعلی کشاورز صدر.

۲. مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، مهرماه ۱۳۶۹.

۳. محسن صدر (صدرالاشراف) با آنها همدردی می کند ولی تقی زاده تحصن آنها را بی ثمر دانسته و می گوید ←

در مجلس سنا، نه تنها رسیدگی به شکایات متحصنین به عمل نیامد، بلکه تحصن آنها صورت بازداشت به خود گرفت، حتی ملاقات آنها با خانواده و دوستان ناممکن شد. روز ۱۳ بهمن دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، تظاهرات خیابانی برپا کردند، بازار نیز تعطیل شد. در جریان این گونه اعتراضها، روز ۴ اسفند، دانشجویان اتومبیل دکتر اقبال، وزیر دربار را در داخل دانشگاه آتش زدند!

به رغم همه تظاهرات اعتراض آمیز مردم، انتخابات مجلس به روال گذشته انجام شد. جبهه ملی، که رهبران آن در سنا بازداشت بودند، انتخابات را تحریم کرده بود. ناگفته نماند که برنامه جبهه ملی منحصر به «آزادی انتخابات» و «استقرار حکومت قانونی» بود، ولی شورای عالی جبهه، حتی نتوانست در مورد تعیین نامزدهای انتخابات در تهران و شهرستانها به توافق برسد. در این میان، دکتر علی امینی، با استفاده از ضعف و بی تحرکی جبهه ملی، ناشی از عدم حضور سران آن در صحنه و نیز آشفتگیهای داخلی و خرابی وضع اقتصادی کشور، برنامه های رفورم خود را، به طور وسیع تبلیغ می کرد.

با اعلام نتیجه انتخابات، حزب ملیون ۴۵ درصد، و حزب مردم ۳۵ درصد از ۲۰۰ کرسی مجلس را نصیب خود کرده بودند. از ملیون، تنها اللهیار صالح، به دلیل پایداری و مقاومت تحسین انگیز مردم کاشان به نمایندگی انتخاب شد. دوسه روز پس از اعلام نتیجه انتخابات، به رهبران جبهه ملی اجازه داده شد، به خانه های خود بروند. روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۹ محمدرضا شاه، دوره بیستم مجلس شورای ملی را افتتاح کرد.

گشایش مجلس با اعتراض طبقات مردم و تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران روبه رو شد. صالح هنگام رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان، طی بیانات مشروح و مستدل، و ارائه شواهد و مدارک، انتخابات دوره بیستم را مخدوش و غیرآزاد دانست. وی با اعتبارنامه جمال الدین اخوی، نماینده تهران مخالفت کرد. دو تن دیگر از نمایندگان — عباسقلی عرب شیبانی و رحمت الله مقدم مراغه ای — نیز درباره آزاد نبودن

→

«آقایان! این کارها فایده ندارد، دولت صاحب قدرت است، زور دارد، شما را می گوید!...» بعلاوه با این جوانها (مقصود دانشجویان بود) چه کار دارید؟...» دکتر صدیقی در پاسخ می گوید: شما خودتان در دوران مشروطیت جوان بودید، مبارزه می کردید چگونه اکنون جوانان و دانشجویان حق مطالبه حقوق سیاسی ندارند؟ باقر کاظمی و مهندس حسینی نیز به تقی زاده اعتراض می کنند. سه روز بعد تقی زاده، دوباره به دیدار متحصنین می آید و می گوید «آمده ام از آقایان عذرخواهی کنم. حق با شما است!» (مصاحبه با دکتر صدیقی).

انتخابات صحبت کردند.

روز ۵ فروردین ۱۳۴۰ سید محمود نریمان، مبارز سختکوش و نماینده شجاع ادوار شانزدهم و هفدهم درگذشت، اجتماع عظیم مردم تهران، به دعوت جبهه ملی، در تشییع جنازه و مراسم یادبود او، به نشانه سپاس و قدردانی، از یک خدمتگذار صدیق ایران و مدافع سرسخت جنبش ضد استعماری و نیز نمایش قدرت جبهه ملی، تلقی شد.

به رغم پایان انتخابات و افتتاح مجلس^۴ بحران سیاسی در ابعاد وسیعتری ادامه یافت. خبر تحصن رهبران جبهه ملی در سنا، تظاهرات مردم و دانشجویان و ناآرامی در تهران و شهرهای دیگر ایران، در مطبوعات غرب، به ویژه در رسانه های خبری ایالات متحده مورد بحث و تفسیر قرار گرفت. در فروردین ۱۳۴۰ جبهه ملی ایران در آمریکا تشکیل شد و به فعالیت چشمگیری در شناساندن رژیم، نبودن آزادی، و انعکاس خواسته های مردم ایران پرداخت.

تیرگی روابط تهران - واشینگتن

در اواخر اسفند ۱۳۳۹ (مارس ۱۹۶۱)، محمدرضا شاه نگران از بحران ایران و موضع دولت جدید آمریکا (کندی) نسبت به رژیم ایران، سپهبد تیمور بختیار را، برای مذاکره با مقامات ایالات متحده آمریکا در مورد کمک های نظامی و مالی به واشینگتن فرستاد. در آن موقع بختیار رئیس ساواک بود و طی سال های پس از کودتا، در سرکوب مخالفان رژیم شهرت یافته بود. شاه به او اعتماد داشت و از مهره های اصلی دستگاه محسوب می شد. بختیار، روز اول مارس در کاخ سفید، با پرزیدنت کندی ملاقات کرد و نامه خصوصی شاه را تسلیم رئیس جمهوری آمریکا نمود. کندی، در پاسخ به پیام محمدرضا شاه پیرامون واگذاری کمک های نظامی و اقتصادی، وعده کرد درخواست ایران را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. همچنین، آورل هریمن را برای مذاکره با شاه، به تهران

۴. بیشتر نمایندگان منتخب دوره بیستم مجلس شورای ملی از وابستگان دربار، همکاران کودتایان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یا مخالفان نهضت ملی بودند، مانند: اسدالله رشیدیان، سید مهدی میراشرفی، دکتر منوچهر اقبال، امیرحسین خزیمه علم، احمد بهادری، فتح الله پورسرتیپ، سید جعفر بهبهانی، محمدعلی مسعودی، سرلشکر فضل الله همایونی، قاسم مسعودی، عزیز اعظم زنگنه، سرتیپ محمدعلی صفاری....

بفرستد.^۵ چند روز بعد، هریمن به تهران آمد. وی در دیداری که در تاریخ ۱۳ مارس با شاه به عمل آورد، وعده رئیس‌جمهوری به بختیار، یعنی تحت مطالعه قرار دادن درخواستهای ایران را، تکرار کرد. روز ۱۷ مارس دین راسک وزیر امور خارجه ایالات متحده، گزارش ادوارد. ت. ویلز^۶ سفیر آمریکا را در تهران تسلیم پرزیدنت کندی کرد. در این گزارش گفته شده بود «شاه ایران نگران است که دولت جدید آمریکا از او حمایت نکند، ولی سفیر ما با تأکید به علائق دولت ایالات متحده آمریکا نسبت به ایران، یادآور شده که واشینگتن به پشتیبانی خود ادامه خواهد داد.»^۷

مذاکرات اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشینگتن و یکی از مقامات رسمی ایالات متحده، که با سفیر ایران دوستی داشت، حاکی از تنش روزافزون در روابط سیاسی دولت کندی و ایران بود. در این مذاکرات (روز ۲۲ مارس ۱۹۶۱) اردشیر زاهدی با اشاره به سفر اخیر آورل هریمن به تهران گله کرده بود که فرستاده رئیس‌جمهوری در مذاکرات با شاه با صراحت از پشتیبانی آمریکا از ایران سخن نگفت، در صورتی که چند روز بعد در دهلی، تعهد دولت ایالات متحده را، در تقویت ارتش پاکستان مورد تأکید قرار داد. زاهدی همچنین گفته بود «سپهبد بختیار از رفتار مقامات دولت آمریکا در واشینگتن نسبت به خود، نزد شاه شکایت کرد، زیرا برای دیدار رئیس‌جمهوری سه هفته انتظار کشیده بود.»^۸

اعتصاب معلمان تهران

به دنبال تظاهرات و ناآرامیهای فزاینده در تهران، روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرهنگیان پایتخت در اعتراض به شرایط کار و کمی حقوق خود، اعتصاب کردند و در میدان بهارستان به تظاهرات و تشکیل میتینگ پرداختند. مأموران انتظامی برای متفرق کردن تظاهرکنندگان به سوی آنها تیراندازی کردند، در نتیجه، یک تن از معلمان به نام ابوالحسن خانعلی کشته شد. تشییع جنازه مقتول، که در آن بیش از صد هزار تن شرکت

5. The Eagle and the Lion, p. 138.

6. Edward T. Wails

7. Dean Rusk. «Memorandum for the president», March, 17, 1961, Personal copy by James A. Bill.

8. Memorandum to U.S. Department of States, «Discussion with the Iranian Ambassador». United States and Iran, pp. 329—31.

کردند، تبدیل به تظاهرات ضد رژیم گردید. جبهه ملی، اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت معلم گش» منتشر کرد و ضمن محکوم ساختن این جنایت، مردم را به ادامه مبارزه برای کسب آزادی تشویق نمود.

در روزهای بعد، تظاهرات دیگری در سایر نقاط تهران و نیز از میدان بهارستان بر پا شد. شعار معلمین که یکپارچه اعتصاب کرده بودند، از اضافه دستمزد، به درخواست مجازات قاتل دکتر خانعلی و کناره‌گیری دولت منجر گردید. بحران همچنان شدت می‌یافت. روز ۱۶ اردیبهشت، جعفر شریف امامی کناره‌گیری کرد. روز بعد، فرمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی از سوی شاه صادر شد.

دولت امینی

روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر علی امینی کابینه خود را تشکیل داد.^۹ امینی آریستوکرات، در کابینه اول دکتر مصدق، وزیر اقتصاد بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، در دولت زاهدی وزیر دارایی شد و در سال ۱۳۳۳ قرارداد کنسرسیوم را از تصویب مجلس گذراند. سپس سفیرکبیر ایران در آمریکا شد. محمدرضا شاه، به دلیل ضعف شخصیتش، امینی و امثال او را، که به سبب شایستگی، طرفدارانی داشتند دوست نداشت. دکتر امینی نیز از نگرانی شاه که میل نداشت فرد دیگری، شریک فرمانروایی او باشد، آگاه بود. وی پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری طی بیاناتی گفت «من قصد خدمت به شاه کشورم را دارم، زیرا معتقدم که وجود شاه برای این مملکت لازم است. اعلیحضرت هم باید بگذارد خواسته‌هایش را جامه عمل بپوشانم، در کار دولت

۹. اعضای کابینه دکتر علی امینی: نورالدین الموتی: وزیر دادگستری — حسین قدس نخعی و عباس آرام: وزیر امور خارجه — سپهبد صادق امیر عزیزی: وزیر کشور، سپهبد علی اصغر نقدی: وزیر جنگ — عبدالحسین بهنیا: وزیر دارایی و سرپرست وزارت گمرکات — محمد درخشش: وزیر فرهنگ — مهندس جمال کنجی: وزیر راه — دکتر عبدالحسین طبا و دکتر ابراهیم ریاحی: وزیر بهداشت — مهندس هوشنگ سمیعی: وزیر پست و تلگراف و تلفن — جهانگیر آموزگار: وزیر بازرگانی — دکتر حسن ارسنجانی: وزیر کشاورزی — عطاءالله خسروانی: وزیر کار — مهندس غلامعلی فریور و مهندس تقی سرلک: وزیر صنایع و معادن — دکتر علی اصغر پورهمایون: وزیر مشاور و سرپرست امور اقتصادی — هادی اشتری، ناصر ذوالفقاری و دکتر تقی نصر: وزرای مشاور.

مستقیماً مداخله نکند و به من اعتماد داشته باشد.»^{۱۰}

آرمین مایر^{۱۱} که طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ سفیر آمریکا در ایران بوده انتصاب دکتر علی امینی را به نخست وزیری، به توصیه دولت آمریکا می‌داند و می‌گوید:

«دولت کندی سخت نگران اوضاع ایران بود و لزوم اقدامات فوری را تأکید می‌کرد. ترس اضمحلال ایران در میان بود. گروهی می‌گفتند کشور ایران با سابقه تاریخی حدود ۲۵۰۰ ساله اش باید پایدار بماند، ولی بیشتر سیاستگران بر این اعتقاد بودند که ایران در شرف نابودی است، مگر آنکه ایالات متحده اقدام فوری و مؤثری به عمل آورد.

سرانجام نتیجه مذاکرات ما به اینجا رسید که به سفیرمان توصیه کنیم به ازای واگذاری سی و پنج میلیون دلار کمک به ایران، برنامه پیشرفت و توسعه مورد نظر واشینگتن انجام شود، همچنین کاندیدای ما که برای اجرای رفورم پیشنهاد شده شایستگی کافی دارد، به عنوان نخست وزیر انتخاب گردد.»^{۱۲}

دکتر امینی پس از معرفی کابینه خود نطق مفصلی ایراد کرد که از طریق رادیو، در سراسر کشور پخش شد.^{۱۳} وی، از روش دولتهای گذشته، و نیز عملیات ساواک انتقاد کرد. لزوم آزادی مطبوعات و اجتماعات را تأکید نمود. انتخابات دوره بیستم را مخدوش و غیرآزاد دانست، مهمترین مواد برنامه دولت جدید، اصلاحات ارضی، مبارزه با فساد و اصلاح وضع اقتصاد ورشکسته مملکت بود. بیانات نخست وزیر، مردم‌پسندانه بود. روز ۱۹ اردیبهشت، شاه به درخواست او فرمان انحلال مجلس بیستم را که دو ماه و نیم پیش افتتاح شده بود، صادر کرد.

دکتر امینی در میان طبقات جامعه طرفدارانی داشت. وی، در جریان مبارزات

10. E.A. Bayne, *Persian Kingship in Transition* (New York: American Universities Field Staff, 1968), p. 191.

11. Armin Meyer

12. Meyer's Comments were made at an October 4—6, 1977, Symposium Held in Washington, D.C. In Tehran, Amini immediately challenged Meyer's assertion.

۱۳. روزنامه کیهان، شماره ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰ (بخشی از اظهارات دکتر امینی بدین شرح بود: «وحشت آور است اگر از تعدیات و تجاوزات چند سال اخیر به بیت‌المال و ثروت مملکت پرده بردارم.... دولتها آمدند و مردم را گول زدند. دیگر مملکت تحت عنوان اجرای طرحهای عمرانی و غیره، طاقت بچاپ بچاپ ندارد....»)

انتخابات دوره بیستم با انتشار برنامه رفورم اجتماعی و اقتصادی و تقسیم اراضی، توجه کشاورزان و قشر متوسط را جلب کرده بود. دستگیری و بازداشت چند تن از افراد متنفذ، ولی بدنام مانند اسدالله رشیدیان، فتح الله فرود و سپهبد حسین آزموده، میرغضب معروف، همچنین بازداشت عده‌ای از امراء ارتش به اتهام فساد^{۱۴} با استقبال عموم، بخصوص روشنفکران جبهه ملی روبه‌رو شد. سپهبد تیمور بختیار، رئیس بدنام و رسوای سازمان امنیت نیز برکنار گردید. منوچهر اقبال، به خارج از کشور فرستاده شد. سه تن از اصلاح‌طلبان، که درگذشته مخالف مداخله شاه در امور مملکت بودند؛ دکتر حسن ارسنجانی، نورالدین الموتی و محمد درخشش، لزوی امینی به همکاری دعوت شدند.

روابط جبهه ملی و دولت امینی

رهبران و فعالان جبهه ملی در زمینه روش جبهه درقبال دولت امینی، اتفاق نظر نداشتند. جناح رادیکال معتقد بود که باید از اختلاف بین شاه و امینی استفاده کرد و با تحکیم قدرت نخست‌وزیر، شاه را تضعیف نمود. این آزمایش هنگام اعتصاب معلمین، با پشتیبانی دانشجویان وابسته به جبهه ملی از اعتصابیون، به نتیجه رسیده بود و موجب سقوط دولت شریف امامی شده بود. برخی از عناصر مذهبی نیز عقیده داشتند که باید به امینی فرصت داد و عملیات او را ارزیابی کرد.

جناح میانه‌رو جبهه ملی، که در شورای عالی نیز در اکثریت بود، به مبارزه علیه امینی تأکید داشت، به شاه حمله نمی‌کرد و می‌گفت «پادشاه باید سلطنت کند، نه حکومت» در صورتی که محمدرضا شاه می‌خواست هم سلطنت کند و هم حکومت. بدین ترتیب، برنامه جناح محافظه‌کار، ادامه مبارزه علیه دولت، پس از برکناری منوچهر اقبال و جعفر شریف امامی، برای تأمین آزادی انتخابات بود، ولی امینی، نخست‌وزیر، توانایی انجام چنین کاری را نداشت، زیرا، پایگاه مالکان و محافظه‌کاران در مناطق روستائی کشور، همچنان محکم و استوار بود. در گذشته، اکثریت کرسیهای مجلسین را

۱۴. امیران دستگیر شده عبارت بودند از: سپهبد حاج علی کیا، سپهبد مهدیقلی علوی مقدم، سرلشکر علی اکبر ضرغام، مرتب روح الله نویسی و مرتب احمد آجودانی. مشاغل این افسران در گذشته به ترتیب: رئیس رکن ۲ ستاد ارتش، رئیس شهربانی کشور، وزیر گمرکات، رئیس اداره قند و شکر و غله و رئیس اداره برق بود.

نیز در اختیار داشتند، و اقدام دولت در انتخابات آزاد، با مقاومت آنها و دربار روبه‌رو می‌شد.

در مورد برنامه رفورم و اصلاحات ارضی دولت امینی، جبهه ملی بسیار محتاط بود، زیرا چند تن از اعضای شورایی جبهه ملی در زمره مالکان بودند، از سوی دیگر رهبران جبهه ملی مایل نبودند با اعضای روحانی عضو شورایی، که برخی از آنها مخالف اصلاحات ارضی بودند، اختلاف و درگیری پیدا کنند.

امینی، گذشته از مخالفت جبهه ملی با توطئه‌های شاه، که مایل نبود برنامه رفورم به نام نخست‌وزیر انجام شود، روبه‌رو بود. دکتر امینی برای اجرای هدفهای خود، به حمایت مردم، به ویژه پشتیبانی جبهه ملی نیازمند بود. وی بی‌آنکه تمایل به ائتلاف با جبهه را داشته باشد، در نظر داشت امتیازاتی به «جبهه» بدهد. در عوض، جبهه، علیه دولت او، از انتقاد ملایم فراتر نرود تا با استفاده از موقعیت مناسب داخلی، و پشتیبانی ایالات متحده آمریکا، علیه مالکان، زمینداران و در صورت لزوم شاه، موضع استواری ایجاد نماید و برنامه‌های خود را پیاده کند.

مشکل عمده دکتر امینی حکومت کردن بدون مجلس بود. وی قصد داشت برنامه اصلاحات اجتماعی را از طریق صدور فرامین و تصویبنامه اجرا کند. منطق او از حکومت بدون مجلس این بود که با حضور محافظه‌کاران و مالکان عمده در مجلس، تصویب لوایح مربوط به برنامه اصلاحات ارضی، با این بست روبه‌رو خواهد شد، ولی این شیوه کار قوه مجریه با اصول دموکراسی منافات داشت و مغایر با وعده و وعیدهایی بود که امینی در اولین سخنرانی خود پس از به حکومت رسیدن، به مردم داده بود و دولتهای گذشته را به دلیل سلب آزادیهای مصرح در قانون اساسی انتقاد و ملامت کرده بود.

شیوه حکومت بدون مجلس، از طریق صدور فرامین و تصویبنامه، زیان بزرگتری داشت و آن هموار ساختن رژیم دیکتاتوری خشنی بود که به مدت پانزده سال دیگر به ملت ایران تحمیل شد. محمدرضا شاه، که انجام برنامه پسر و صدای اصلاحات ارضی مورد نظر واشینگتن را از سوی دولت امینی، مغایر با منافع خود می‌پنداشت، با استفاده از تجارب حاصل از عملیات مربوط به پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی، و نیز، در تنگنا گذاردن دولت، در صدد برآمد در اولین فرصت، دکتر امینی را مجبور به کناره‌گیری کند و خود با عنوان رهبر انقلاب «شاه و مردم» به یکه‌تازی پردازد.

نمایش قدرت جبهه ملی

نظریه و موضع جبهه ملی درقبال دکتر امینی و برنامه دولت بدون مجلس او، به عنوان یکی از مسائل مهم، مورد بحث و تفسیر مطبوعات قرار گرفت. روزنامه‌های تهران، که تا آن هنگام اجازه نداشتند درباره جبهه ملی و دکتر مصدق مطلبی بنویسند، برای انتشار اخبار و فعالیتهای جبهه، با یکدیگر به رقابت برخاستند و برای اولین بار، عکس دکتر مصدق را در صفحات اول خود، چاپ کردند.

جبهه ملی برای درک نظریه دکتر امینی نسبت به جبهه، و صحت و سقم وعده‌های نخست‌وزیر در آزادی اجتماعات، و نیز ارزیابی قدرت خود و به نمایش گذاشتن آن، درخواست برگزاری میتینگ کرد. امینی نیز به منظور ابراز حسن نیت خود، و محتملاً آگاهی از موضع جبهه ملی نسبت به دولتش، با این درخواست موافقت نمود.

میتینگ جبهه ملی، بعد از ظهر روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ در میدان جلالیه (پارک لاله فعلی) برگزار شد. ناظران، تعداد شرکت‌کنندگان در آن را بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تن تخمین زدند. این، بزرگترین و پرشورترین اجتماع آزاد مردم تهران، پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و نیز آخرین میتینگ پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ بود.

سخنرانان میتینگ به ترتیب کریم سنجابی، غلامحسین صدیقی و شاپور بختیار بودند. بنا بر تصمیم شورای عالی جبهه ملی قرار بود سخنرانان قبلاً متن گفته‌های خود را در زمینه اجرای قانون اساسی، آزادیهای فردی و اجتماعی و تشکیل هرچه زودتر مجلس شورای ملی، بنویسند و آن را قرائت کنند. همچنین توافق شده بود که در زمینه سیاست خارجی دولت، از بحث درباره قرارداد کنسرسیوم و پیمان سنتو خودداری نمایند.

دو تن سخنرانان اول — سنجابی و صدیقی — به ترتیبی که مقرر بود درباره مسائل داخلی، لزوم آزادی احترام به قانون اساسی و آزادی انتخابات صحبت کردند. دکتر صدیقی، در پاسخ به ادعای نخست‌وزیران پیشین، که عدم آزادی انتخابات را معلول نقایص قانون انتخابات می‌دانستند گفت: «شما آزادی انتخابات را تأمین کنید. با همین قانون انتخابات، مؤتمن‌الملک‌ها، مصدق‌ها و مدرس‌ها انتخاب شدند و به مجلس رفتند...»^{۱۵}

۱۵. مشروح بیانات سخنرانان میتینگ، در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات مورخ ۲۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ درج شده است.

دکتر بختیار، برخلاف انتظار، هنگام صحبت از متن نوشته شده استفاده نکرد. وی تحت تأثیر احساسات شدید مردم، که با شنیدن نام مصدق، چند دقیقه فریاد «زنده باد رهبر ما» سر دادند، از موضوع گفتار اصلی خارج شد و به بحث درباره سیاست خارجی دولت امینی و روابط با دول غربی پرداخت و گفت «سیاست ما، پیروی از اصل بی طرفی مثبت است، یعنی همان سیاست مصدق.... ملت ایران، قراردادهای تحمیلی را قبول ندارد...»

داریوش فروهر، قطعنامه میتینگ را که اهم مطالب آن، تأمین آزادیها و تشکیل فوری مجلس، از طریق انتخابات آزاد بود قرائت کرد. وی خطاب به دهها هزار تن شرکت کنندگان میتینگ که همچنان به هواخواهی از مصدق شعار می دادند گفت: «با سکوت خشمگین خود، قدرت، انضباط و مرتبت خویش را به جهانیان نشان دهید...»^{۱۶}

میتینگ ۲۸ اردیبهشت جبهه ملی و استقبال وسیع مردم از آن، بازتاب گسترده ای داشت؛ روحیه و امید مردم ایران را بالا برد. پشتیبانی مردم را از جبهه تأیید کرد و نشان داد که به رغم هفت سال استبداد و خفقان، قدرت مقاومت مردم ایران از میان نرفته و مشعل فروزانی که به دست مصدق فرا راه جنبش ضد استعماری ملت ایران بود، خاموش نگشته است. خودآگاهی ملی و احساس هویت مشترک ایرانیان همچنان زنده است و نیرویی که ملت ما را در طول تاریخ دیر پای خود متحد و یکپارچه نگاه داشته، جاویدان است.

عظمت میتینگ جبهه ملی، محمدرضا شاه را نگران کرد، رویدادهای ماههای بعد نشان داد که شاه حضور دوباره جبهه ملی را در صحنه سیاسی ایران تحمل نخواهد کرد. دکتر امینی نخست وزیر نیز متوجه شد که در ارزیابی پشتیبانی مردمی جبهه ملی اشتباه کرده است. درضمن، این نکته آشکار گردید که جبهه ملی از لحاظ سازمان رهبری ضعیف است و رهبران آن بر سر تعیین استراتژی و مشی سیاسی اتفاق نظر ندارند.

رهبران جبهه، حتی نتوانسته بودند درباره برنامه میتینگ و گفتار سخنرانان به توافق برسند! در مصاحبه مطبوعاتی که پس از تظاهرات ۲۸ اردیبهشت با چند تن از رهبران جبهه در مورد هماهنگ نبودن نظریات سیاسی آنها صورت گرفت، گفته شد: «آنچه بختیار در میتینگ گفت، نظر شخصی او بود!»^{۱۷}

۱۶. رونامه های کیهان، اطلاعات، ۲۹-۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰.

۱۷. مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی، مهرماه ۱۳۶۹، تهران.



دکتر علی امینی



مهندس جعفر شریف امامی



داریوش فروهر



دکتر غلامحسین صدیقی



کریم منجابی

وعده‌های امینی نخست‌وزیر در مورد تأمین آزادیهای مردم دیری نپائید؛ جبهه ملی تصمیم گرفت در روز ۳۰ تیر به مناسبت سالروز قیام‌سی‌ام‌تیر ۱۳۳۱ و فاتحه‌خوانی بر مزار شهیدان ۳۰ تیر، در شهری مراسمی توأم با تظاهرات برپا کند. امینی با تجربه‌ای که از میتینگ ۲۸ اردیبهشت کسب کرده بود برپایی چنان تظاهراتی را به زیان خود می‌دانست، زیرا سران جبهه ملی، در یک اجتماع چند هزار نفری، و احتمالاً وسیع‌تر از میتینگ گذشته، قدرت‌نمایی می‌کردند و مشروعیت دولت او را، زیر سؤال می‌کشیدند.

بنا بر دلایل مزبور، نخست‌وزیر، با برپایی میتینگ در آن روز مخالفت کرد. جبهه ملی نیز تصمیم به اجرای میتینگ گرفت. در نتیجه، تظاهرات به برخورد با مأمورین انتظامی کشیده شد و حدود ۶۰ تن از جمله دکتر صدیقی و دکتر سعید فاطمی و شماری از دانشجویان بازداشت شدند. این حادثه، آغاز رویارویی جبهه ملی و دولت امینی بود. محمدرضا شاه نیز با استفاده از برخورد جبهه ملی و دولت، برای کوبیدن ملیون، روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۰، اجتماعی در دوشان‌تپه (مجاور پسادگان نیروی هوایی) ترتیب داد. وی، در نطقی که هفتاد دقیقه طول کشید از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نام روز قیام ملی! و «رستاخیز ملت ایران!» یاد کرد. مصدق و ملیون را سخت به باد انتقاد و حمله گرفت، همچنین به‌طور تلویحی، به امینی هشدار داد.^{۱۸}

سخنان شاه حاکی از نگرانی شدید او از تجدید فعالیت جبهه ملی و به حرکت درآمدن دوباره مردم ایران، پس از هفت سال خفقان و سرکوب بود. همچنین نشانه‌هایی از موضع‌گیری او علیه امینی و جبهه ملی دیده می‌شد.

روز ۲۴ آبان ۱۳۴۰ (۱۵ نوامبر ۱۹۶۱) محمدرضا شاه، فرمانی خطاب به نخست‌وزیر صادر کرد که در آن مواد برنامه جدید اصلاحات تشریح شده بود و دولت امینی اجرای آن را به عهده می‌گرفت. این همان برنامه مورد نظر دولت کندی بود که چند ماه بعد، برنامه «انقلاب سفید» و سپس «انقلاب شاه و مردم» نام گرفت.

پیش از ادامه بحث درباره روابط دولت امینی و جبهه ملی، نخست به تشریح برنامه رفورم دولت امینی، که مهمترین اصل آن اصلاحات ارضی بود، و چگونگی اجرای آن می‌پردازیم، سپس رویدادهای ناشی از توطئه‌های محمدرضا شاه را برای برکناری دکتر امینی و نیز، بیرون کردن جبهه ملی از صحنه سیاسی، شرح می‌دهیم.

بخش چهارم

برنامه اصلاحات ارضی

مهمترین برنامه رفورم اجتماعی دولت دکتر امینی، اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان بود. مقررات اجرایی این برنامه، تصویبنامه‌ای بود شامل هشت فصل، که با شتابزدگی تهیه شده بود و وزارتخانه‌های کشاورزی، دادگستری و کشور، موظف به تنظیم آئین‌نامه‌های اجرایی آن بودند. بدین ترتیب، تهیه تصویبنامه مزبور اولین گام در راه آغاز اصلاحات ارضی در ایران به شمار می‌رفت.^۱

۱. تصویبنامه اصلاحات ارضی، بعدها با رأی مجلسین شورا و سنا، اعتبار قانونی پیدا کرد و به عنوان مرحله اول اصلاحات ارضی معروف شد که به موجب آن حدود مالکیت ارضی را به یک ده شش دانگ، یا شش دانگ از چند ده محدود می‌کرد. این محدودیت شامل موقوفات خاص نیز می‌شد. مالکان علاوه بر شش دانگ زمین، می‌توانستند باغ میوه، باغ چای و قلمستان خود را با حقابه معمول و نیز زمینهای مکانیزه را همچنان در اختیار داشته باشند. علاوه آن قسمت از زمینهای روستا که زیر کشت و آیش و عرصه ساختمان و حریم قنوات و انهار و مراتع نبود، به غیرزارعان متقاضی داده می‌شد. همچنین تقسیم روستاهایی که قبل از تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۳۸ حداکثر تا پنج سال اجاره داده شده بود، به تأخیر می‌افتاد. ارزیابی املاک، بر مبنای مالیات مزروعی و با در نظر گرفتن ضریب مالیاتی املاک صورت می‌گرفت. بهای ملک، ده ساله به وسیله بانک کشاورزی به مالک پرداخت می‌شد، و با ده درصد اضافه بها، به مدت پانزده سال از کشاورزان دریافت می‌گردید. به موجب قانون، انجام امور مشترک روستا و نیز پرداخت و دریافت بهای اراضی تقسیم شده روستا، به عهده بانک کشاورزی بود. هر چند این قانون حریم مالکیت بزرگ اراضی را می‌شکست و به منزله اعلام جنگ به مالکان بزرگ بود ولی تعداد این گونه مالکان آنقدر زیاد نبود و حداکثر از پنجاه هزار روستای کشور، ده هزار روستا را دربر می‌گرفت. با این حال، قانون مزبور به عنوان پایان دوره مالکیت بزرگ در ایران تلقی می‌شد.

مرحله دوم اصلاحات ارضی پس از سقوط دولت امینی به مورد اجرا درآمد. در این مرحله، محمدرضا شاه خود را مبتکر و مجری برنامه اصلاحات ارضی معرفی کرد و با کمک دکتر حسن ارسنجانی، جریان اصلاحات ارضی را به روند تازه‌ای از سیاست، تحت عنوان «انقلاب سفید» و سپس «انقلاب شاه و مردم» کشاند. به موجب قانون اصلاحات ارضی و مواد الحاقی آن، که در بهمن

پیش از شرح ماجرای برنامه اصلاحات ارضی، بی‌مناسبت نیست دکتر حسن ارسنجان، وزیر کشاورزی را، به لحاظ نقش اساسی و تعیین‌کننده‌اش در پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی و نیز به عنوان اهرم اصلی دولت امینی، به‌طور اجمال معرفی کنیم.

انتخاب ارسنجان برای وزارت کشاورزی، به دلیل آشنایی و اطلاعات وسیع او در زمینه مسائل کشاورزی، و سیستم شرکتهای تعاونی و نیز، قدرت سازماندهی، مدیریت، شهامت و شایستگی کم‌نظیر وی بود. حقوقدان، وکیل دعاوی و جوانترین مقاله‌نویس روزنامه‌های آن زمان (دهه ۱۳۲۰) بود. به‌طوری که برای دریافت امتیاز روزنامه سیاسی «داریا» کیرسن گرفت.^۲ ارسنجان با شامه تیزخود، موفق به شناسایی نخبگان کشور و قابلیت سیاسی آنها گردید. بازیگر ماهری که در ۲۷ سالگی در زمره مشاوران نزدیک احمد قوام (قوام السلطنه) سیاستگر کهنه کار ایران درآمد و با زد و بندهای هیئت حاکمه

→ ۱۳۴۱ به فرمانروم گذاشته شد، مالکان باید یکی از سه شق را انتخاب می‌کردند؛ یا ملک خود را براساس معدل عایدات سه سال اخیر، به کشاورزان همان روستا، به مدت سی سال اجاره نقدی بدهند، یا ملک مزروعی خود را با تراضی، به زارعان بفروشند و یا زمینهای آبی و دیم ملک خود را به نسبت بهره مالکانه مرسوم در محل، بین خود و کشاورزان تقسیم کنند.

برحسب مواد الحاقی قانون اصلاحات ارضی، دولت نیز می‌توانست موقوفات خاص را، مانند املاک معمولی خریداری کند و به کشاورزان بفروشد و موقوفات عام را نود و نه ساله به زارعین اجاره دهد. این قانون، زمینهای مکانیزه را تا پانصد هکتار وسعت، از تقسیم معاف می‌کرد. شالیزارها، تاسی هکتار در اختیار مالکان باقی می‌ماند، باغهای میوه در محدوده شهرها، مشمول اصلاحات ارضی نمی‌گردید.

موضوع تقسیم اراضی بین کشاورزان ایران و اصلاح مالکیت، از دیرباز مورد بحث اصلاح‌طلبان ایران بوده است؛ پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت، مسئله املاک او، که قریب دو هزار رقبه بود مطرح شد. این املاک را رضاشاه در دوران سلطنت خود به عناوین مختلف از مالکیت صاحبان آنها بیرون آورده و تصاحب کرده بود. با رفتن وی، صاحبان آنها ادعای استرداد املاک خود را داشتند. ابتدا موضوع در مجلس سیزدهم مطرح گردید. در سال ۱۳۲۶ املاک مزبور در اختیار محمدرضاشاه گذارده شد. در سال ۱۳۳۱ دولت آنها را تحت نظارت خود گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه املاک مزبور را از دولت پس گرفت و به قیمت دلخواه به کشاورزان فروخت و بهای آنها از خزانه مملکت دریافت کرد.

۲. مصاحبه با میرزین العابدین ارسنجان، برادر دکتر حسن ارسنجان، اسفند ۱۳۶۸، تهران.

ایران آشنایی پیدا کرد. در انتخابات مجلس پانزدهم، که اکثریت نامزدهای نمایندگی از حزب دموکرات قوام السلطنه، نخست وزیر وقت بودند، نقش تعیین کننده داشت. وی در این رهگذر دشمنانی پیدا کرد که در رأس آنها، اشرف خواهر محمدرضا شاه بود. بی دلیل نبود، اعتبارنامه خود او، که از لاهیجان - لنگرود انتخاب شد، با اشاره اشرف، از سوی نمایندگان حزب دموکرات که در مجلس اکثریت داشتند، به تصویب نرسید! ارسنجانی در آخرین دور زمامداری چهار روزه قوام السلطنه (حضرت اشرف) که با قیام تاریخی روز سی ام تیر ۱۳۳۱ ساقط شد، از مشاوران مورد اعتماد نخست وزیر بود. وی چندی بعد با انتشار کتابی زیر عنوان «یادداشت های ۳۰ تیر»^۳ اسرار مربوط به علل سقوط قوام را فاش کرد. طی سالهای پس از کودتای ۱۳۳۲ با دکتر علی امینی همکاری داشت. در دوره نخست وزیری منوچهر اقبال به اتهام اقدام علیه دولت دستگیر و شش هفته بازداشت شد. ارسنجانی پس از سقوط دولت امینی، چند ماهی در دولت علم به کار خود ادامه داد، مدتی سفیرکبیر ایران در ایتالیا بود و سرانجام در سال ۱۳۴۸ به طرز مشکوکی درگذشت.

• •

برنامه جنجال برانگیز اصلاحات ارضی، نخست از روستاهای مراغه، شمال غربی آذربایجان شروع شد، انتخاب این محل به دلیل سوابق آشنایی وزیر کشاورزی با منطقه مزبور و مردم آن، و نیز حضور مالکان مرتجع، قدرتمند و سرکوبگر آن ناحیه و مهمتر از همه، برانگیختن افکار عمومی کشاورزان علیه آن مالکان بود. ارسنجانی معتقد بود که اگر در مبارزه علیه مالکان ستمگر مراغه پیروز شود راه اجرای برنامه اصلاحات ارضی در سایر نقاط ایران هموار خواهد شد.^۴

۳. ارسنجانی، حسن، یادداشت های سی ام تیر ۱۳۳۱ (پیرایه روزنامه بامشاد)، تهران ۱۳۳۸.

۴. مصاحبه دکتر حسن ارسنجانی با James A. Bill استاد حقوق اساسی و مدیر مرکز مطالعات بین المللی کالج ویلیام و مری، مولف کتاب عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا ۱۹۸۸، صفحات ۱۴۶ تا ۱۴۸ (ترجمه از متن انگلیسی).

جیمز بیل می گوید: «در تابستان ۱۹۶۶ و بهار ۱۹۶۹، کمی پیش از درگذشت ارسنجانی، چند بار با او به طور خصوصی مصاحبه کرده است، سپس اضافه می کند «برای من باورکردنی نیست که برخی از نویسندگان غربی درباره اصلاحات ارضی در ایران مطالبی نوشته اند و نامی از ارسنجانی نبرده اند، مانند مقاله پنجاه صفحه ای در دنمان (D.R. Denman) در کتاب: ایران در دوره پهلویها، تألیف

ارسنجانى اجرای برنامه تقسیم اراضی را از اوایل تابستان ۱۳۴۰ شروع کرد. وی در این راه چنان سرعت و جسارتی به خرج داد که نه تنها مالکان، بلکه نخست‌وزیر و دیگر نخبگان حاکم و مخالفان دولت را شگفت‌زده کرد. روشنفکران ساده‌اندیش را، که فقط ضربت خوردن مالکان بزرگ آنها را دلخوش ساخته بود، شاد نمود؛ و محمدرضا شاه را که می‌خواست هرگونه تحویلی، ولو سطحی و بی‌پایه، در ایران به نام او تمام شود، نگران ساخت.

دکتر ارسنجانى، در گفتگو با جیمز بیل، پژوهشگر آمریکایی، در توجیه لزوم شتاب و اعمال قدرت در پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی در ایران، به دلیل بی‌پایگی آن، منصفانه قضاوت کرده و گفته است:

«من می‌دانستم که کار را باید با شتاب و قدرت شروع کنم، زیرا انقلاب اجتماعى که زیربنای اصلاحات است، در ایران وجود نداشت، حتی قانون اساسی ایران، فتوالیسم را تأیید کرده بود. پهلوی‌ها، خود، بزرگترین فئودال کشور بودند. اگر برنامه با تأنی شروع می‌شد، پیشرفت و موفقیت فراهم نمی‌گردید، هیئت حاکمه ایران با همه وجودش مخالف اصلاحات ارضی به معنای واقعی بود. اگر می‌خواستیم برای مطالعه و بررسی درباره چگونگی اجرای برنامه معطل شویم و طرح تقسیم اراضی را، با احتیاط، طی چند سال پیاده کنیم، ماهیت برنامه دگرگون می‌شد. این وضعی بود که در کشورهای مانند فیلیپین، سوریه و مصر روی داده بود. من نمی‌خواستم شاهد این واقعه در ایران باشیم.»^۵

از ویژگیهای حسن ارسنجانى، که خود عضو هیئت حاکمه ایران در رژیم پهلوی بوده، صداقت و صراحت وی در بیان حقایق است. او در مصاحبه دیگری می‌گوید:

«اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا و محمدرضا شاه، همگی مخالف اصلاحات ارضی به‌طور اساسی و بنیادی بودند زیرا هیچ کدام از انقلاب اصیل در ایران، که موجب تحول بنیادی شود، پشتیبانی نمی‌کردند. شورویها نیز در تماسهای خود، توصیه می‌نمودند که اشتراکی کردن تنها راه اصلاحات ارضی است. آمریکاییها، بارها از من خواستند روند اجرای برنامه اصلاحات ارضی بدون شتاب و با احتیاط صورت گیرد.»

→ جرج لکزوسکی (George Leezowski) (دانشگاه استنفورد، کالیفرنیا، ۱۹۷۸) صفحات

«۲۵۳—۳۰۳»

ارسنجان‌ی در شناسایی چهره واقعی محمدرضا شاه و خواست و هدف او در برنامه رفورم اجتماعی، تبحر خاصی دارد؛ وی در ادامه گفتگو با جیمز بیل، چنین اظهار نظر کرده است:

«شاه خود بزرگترین مالک در ایران است. او به اصلاحات ارضی، از جنبه منافع شخصی نگاه می‌کرد. پشتیبانی از این طرح تا آن حد بود که برای او اعتبار و محبوبیت فراهم سازد. همچنین نفوذ و قدرت مالکان بزرگ، که آنان را رقیب خود می‌پنداشت، تضعیف گردد.»^۶

به گفته جیمز بیل؛ شاه از شهرت و محبوبیتی که وزیر کشاورزی او در جامعه کسب کرده بود، خشمگین بود و انتظار می‌کشید تا به موقع، آن مرد کوتاه‌قد، فعال و نامجوراً که همچنان شهرت و نفوذش فزونی می‌یافت، از کار برکنار کند.^۷

ارسنجان‌ی، پس از سقوط دولت امینی مدت ۸ ماه با اسدالله علم همکاری کرد، ولی در اسفند ۱۳۴۱ از کار برکنار شد و برنامه اصلاحات ارضی نیز همان‌طور که پیش‌بینی کرده بود، تغییر ماهیت داد.

باید اذعان کرد که ارسنجان‌ی، با همه مشکلاتی که در اجرای مرحله اول برنامه با آن روبه‌رو بود، و صرف‌نظر از نتایج زیانبار آن برای مملکت، در بیدار کردن طبقه کشاورز ایران و آشنا ساختن کشاورزان به حقوقشان، نقش مهمی ایفا کرد.

برنامه اصلاحات ارضی، که یک طرح دیکته شده آمریکایی بود، ظاهراً کشاورزان متوسط را به عنوان یک نیروی اجتماعی به حساب می‌آورد، ولی تعداد اینگونه کشاورزان حدود یک‌دهم مجموع کشاورزان ایران بود. به کشاورزان فقیر، قطعات کوچگ زمین می‌رسید. کارگران کشاورز، که نیروی عمده‌ای بودند، امید زمین‌دار شدن را از دست دادند، بدین ترتیب طولی نکشید که دهها هزار کشاورز بی‌کار و بدون زمین برای کاریابی به شهرها روی آوردند.

شعار اصلاحات ارضی، آن دسته از روشنفکران ساده‌اندیش را که فقط به ضربت خوردن مالکان بزرگ دلخوش بودند و از پایان ماجرا، خبر نداشتند، شاد کرد. این گروه،

که عده کمی هم نبودند، هنگامی متوجه اشتباه خود در ارزیابی انقلاب «شاه و مردم» شدند، که از لحاظ تئوریک «مات» شده بودند. طولی نکشید که حکومت بانکداران، مقاطعه کاران، صاحبان صنایع وابسته و «مونتاژ» و بوروکراسی اداری و نظامی در کشور برقرار شد و سرانجام کشاورزی به اضمحلال افتاد. کشوری که لااقل از لحاظ محصولات مختلف کشاورزی و دامداری خودکفا بود، به صورت واردکننده غله، گوشت، میوه، تخم مرغ و حتی علوفه درآمد...

بخش پنجم توطئه برکناری امینی

از اوایل شهریور ۱۳۴۰ جبهه ملی در نشریات و اجتماعات خود، دولت امینی را به سبب خودداری از انجام انتخابات و محدودیت در آزادی اجتماعات، به باد انتقاد و حمله گرفت. واکنش دولت، اعمال سختگیری بیشتر از قبیل جلوگیری از تظاهرات و اجتماعات، حتی در داخل باشگاه جبهه ملی بود.

روز ۶ شهریور به پیشنهاد دکتر امینی، جلسه‌ای با حضور نخست‌وزیر و چند تن از اساتید دانشگاه، در منزل دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه تهران تشکیل شد. از جبهه ملی غلامحسین صدیقی، مهدی بازرگان، مهدی آذر، کریم سنجابی، عبدالحسین خلیلی نیز حضور داشتند. منظور از این اجتماع مذاکره درباره یافتن راه حل رفع اختلافات بین جبهه ملی و دولت بود.

در آغاز مهندس بازرگان و دکتر سنجابی به وعده‌های نخست‌وزیر در ابتدای زمامداری او اشاره کردند، سپس اقدامات دولت را طی ماههای گذشته در مخالفت با جبهه ملی و سلب آزادی مردم تشریح نمودند و لزوم احترام به قانون اساسی و رعایت حقوق ملت را متذکر گردیدند. آنگاه دکتر صدیقی در پاسخ به تقاضای دکتر امینی نخست‌وزیر، که نظریه او را خواستار شد، بیانات مبسوطی در زمینه لزوم احترام به آزادی و نتایج حکومت به شیوه دموکراسی ایراد کرد و نتیجه گرفت که: موفقیت در انجام برنامه‌های رفورم، بدون تأمین زیربنای اجتماعی و در چارچوب آزادیهای دموکراتیک امکانپذیر نیست، سپس خطاب به دکتر امینی گفت «شما از خاندان مظفرالدین شاه و امین الدوله هستید. وارث مشروطیت می‌باشید. چرا باید در زمان صدارت شما مجلس منحل شود، و مردم را بازداشت کنند؟ چرا به وعده‌هایتان عمل نکردید و چنان رفتاری با جبهه ملی و آزادیخواهان کردید؟... آقای دکتر امینی؛ اکنون شما رئیس الوزرای دوره استبداد هستید، زیرا نه مجلس شورای ملی وجود دارد و نه دولت آن متکی به آراء مردم است. در صورتی که می‌توانستید مشکلات مردم، جوانان و دانشگاه را حل کنید، ولی

متأسفانه با همه آن مواعید، انحراف پیدا کرده‌اید و فقط با فرمان شاه به نخست‌وزیری ادامه می‌دهید...»^۱

دکتر امینی در دفاع از اقدامات دولت خود مطالبی بیان کرد. وی از نقایص قانون اساسی و مشکلاتی که در سر راه دولت قرار دارد، و نیز توطئه‌های مخالفین و محظوراتی که با آن مواجه است، سخن گفت که مورد تأیید حاضران قرار نگرفت. جلسه، پس از چهار ساعت گفتگو بدون نتیجه پایان یافت.

از اوایل پاییز ۱۳۴۰ مبارزه جبهه ملی علیه دولت امینی با شدت بیشتری دنبال شد. «انتخابات آزاد و فوری، در غیر این صورت کناره‌گیری نخست‌وزیر» هدف عمده و اساسی جبهه بود و این هدف، در مقابل هدف استراتژیکی دولت امینی، یعنی اصلاحات ارضی، که در حال اجرا بود و با زندگی و آینده میلیون‌ها کشاورز در اقصای نقاط ایران مربوط بود و توجه گروهی از روشنفکران و قشرهای متوسط جامعه را جلب کرده بود، جاذبه نداشت، بر فرض که چنان انتخاباتی حتی بدون مداخله و در نهایت آزادی صورت می‌گرفت، جبهه ملی، به سبب ضعف دستگاه رهبری و اختلافات درونی، قادر به مقابله با مخالفان و نیروهای محافظه کار سنتی و عوامل دربار، در تهران و شهرستانها نبود.

حمله به دانشگاه تهران

روز اول بهمن ۱۳۴۰ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس و پشتیبانی از خواستهای جبهه ملی، کلاسهای درس را تعطیل کردند و با برپایی تظاهرات، خواستار کناره‌گیری دولت امینی شدند. شاه که در انتظار فرصت بود، دستور حمله به دانشگاه و سرکوبی دانشجویان را صادر کرد؛ کماندوها به فرماندهی سروان منوچهر خسروداد، به دانشگاه یورش بردند و در تعقیب دانشجویان، تا کلاسهای درس آنها را دنبال کردند و عده زیادی از دانشجویان دختر و پسر را مضروب و مجروح ساختند. چند تن از استادان را نیز کتک زدند، وسایل و ابزار آزمایشگاهها و میکروسکوپهای دانشکده پزشکی را شکستند، حتی کتابها را در کتابخانه‌ها پاره کردند. آمار مجروحین از ۶۰۰ تن تجاوز کرد. دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران طی اعلامیه‌ای این حمله وحشیانه را

محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا نمود.

متن اعلامیه دکتر فرهاد بدین شرح بود:

«امروز، یکشنبه اول بهمن ماه، ساعت یازده و ربع، عده‌ای نظامی، بدون آنکه اتفاقی مداخله آنان را ایجاب نماید به محوطه دانشگاه وارد شده و جمعی از دانشجویان را مضروب و مجروح نموده‌اند. دانشگاه نسبت به این عمل رسماً اعتراض و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات آنان را از دولت نموده است و مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود، این جانب و رؤسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود.

رئیس دانشگاه تهران — دکتر فرهاد»^۲

در روزهای بعد نیز تظاهراتی در مدارس و خیابانهای تهران انجام گرفت. روز سوم بهمن کلهر، دانش‌آموز دبیرستان دارالفنون کشته شد و عده زیادی مجروح گشتند. اعضای شورای دانشگاه تهران، به دربار رفتند و در ملاقات با محمدرضا شاه، نسبت به روش مأمورین انتظامی در حمله به دانشگاهیان اعتراض کردند. دکتر یحیی مهدوی، گریه‌کنان خطاب به شاه، رفتار نظامیان را خشونت‌بار و غیرانسانی دانست.^۳ خبر حادته دانشگاه در مطبوعات داخلی و رسانه‌های خبری جهان با تفسیرهای گوناگون انتشار یافت و نفرت مردم ایران و جهانیان را علیه مسببین آن برانگیخت.

حمله کماندوها به دانشگاه تهران حاصل توطئه‌ای بود که طرح آن را مخالفان دکتر امینی که در رأس آن سپهبد تیمور بختیار، اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود قرار داشتند، تهیه دیده بودند، و بدون تردید با موافقت و دستور محمدرضا شاه اجرا گردید.

نهضت آزادی ایران در اعلامیه‌ای که روز پنجم بهمن ۱۳۴۰ منتشر کرد، مردم ایران را از چگونگی حمله به دانشگاه تهران و عظمت فاجعه آگاه ساخت. در این اعلامیه گفته شده بود:

به ملت ایران، که می‌خواهد از حقایق آگاه شود، عوامل و مسئولین واقعه اول بهمن را بشناسد و تکلیف خود را در این ایام و آینده بداند.

هموطنان:

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، جریان تأسیس و بیانیه‌ها، ۱۳۶۱، صفحه ۱۱۰؛ مدافعات، صفحات ۱۶۸-۱۶۷.

۳. مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، ۱۵ مهرماه ۱۳۶۹.

«.... روز اول بهمن ۱۳۴۰ ایادی مرموز ولی شناخته، با تحریک مستقیم و غیرمستقیم، وضعی در محیط پاک دانشگاه ایجاد نمودند که حتی ذکر آن در دنیای امروز شرم آور است؛ عده‌ای از قوای انتظامی مرکب از پلیس و چتر باز و کماندوهای ارتش شاهنشاهی، به طوری که در اعلامیه اعتراضیه رئیس دانشگاه تهران هم بیان شده است، بدون هیچ گونه مجوزی به محوطه دانشگاه حمله بردند، به نحوی که گویی برای قلع و قمع یک قشون بیگانه و در خاک دشمن پیاده شده‌اند.

افراد پلیس و ژاندارم و چتر باز، در سرزمین دانشگاه، یعنی در قلب پایتخت میهن پای نهادند و با شریفترین و گرامیترین فرزندان وطن، چنان دست به گریبان شدند، که هیچ پدر کشته‌ای با دشمن خود آن چنان انتقامجویی نمی‌کند [....]. نیروهای به اصطلاح انتظامی، کلیه دانشجویان اعم از دختر و پسر را تا داخل کلاسها، انبارها، زیرزمینها تعقیب کرده، به قصد کشت بر سر و رویشان می‌زدند. وقتی دانشجویان بی‌هوش به زمین می‌افتادند، به پیکرشان می‌کوبیدند. به این ترتیب قریب ششصد نفر مجروح شدند و در بیمارستانهای پهلوی، سیناء، فارابی، شیر و خورشید سرخ و بیمارستان شهربانی بستری شدند که حال بعضی از آنان همچنان وخیم است [...] استادان و اولیای دانشگاه را وسیله ضرب و شتم و مورد اهانت قرار دادند، اتومبیلهای آنان را به قصد تخریب واژگون کردند، درها و پنجره‌ها و شیشه‌ها را شکستند، در آزمایشگاهها و کتابخانه‌ها و اطاقها و دفاتر دانشکده‌ها، وسایل علمی و فنی و آزمایشگاهی را ریختند و شکستند [....]. بعضی از مأمورین انتظامی، محتویات جیب و کیف دانشجویان، از قبیل ساعت و پول و نظایر آن را عنفاً تصرف کرده‌اند. یک دختر دانشجوی را با تهدید به ضرب سرنیزه مجبور کرده‌اند که خود را از طبقه دوم عمارت دانشکده حقوق، به خارج پرتاب کند....

اینک در همه جا، این سؤال مطرح است که هرگاه مأمورین انتظامی فرضاً برای گوشمالی دانشجویان مقصر، حریم حرمت و استقلال دانشگاه را شکسته‌اند چرا با در و پنجره و لا براتوار و وسایل گرانقیمت دانشگاه درافتاده‌اند؟ آیا ماشین تحریر دفتر دانشکده هم آزادیخواه بود، یا از کتابهای بی‌سر و صدای کتابخانه نیز صدای «زننده باد مصدق» شنیده می‌شد؟

هموطنان! ملت ایران منشأ تمام فجایع و مفاصد را نیک می‌شناسد. به نظر ملت ایران، مسئول حادثه اول بهمن ماه و تظاهرات متعاقب آن و قتل دانش‌آموزان را کسانی می‌دادند که قوای انتظامی را رهبری و سرپرستی می‌کنند...»^۴

حادثه اول بهمن در نوع خود به لحاظ خشونت و سببیت عمل نیروهای انتظامی نسبت به دانشگاه و دانشجویان سابقه نداشت و پیامدهای آن در روابط نیروهای اپوزیسیون با یکدیگر و نیز روابط دولت امینی با شاه، مهم و سرنوشت ساز بود. این واقعه، مبارزه دو جناح مخالف را در جبهه ملی شدت بخشید. نهضت آزادی ایران و جناح رادیکال جبهه ملی، گروه خنجی و مسعود حجازی را به تحریک و برانگیختن دانشجویان در روز اول بهمن متهم کردند و رهبری جبهه ملی را نیز، به بی‌لیاقتی متهم نمودند. جبهه ملی برای رسیدگی به علل واقعه، کمیسیونی تعیین کرد که اعضای آن با خصوصیات محافظه کاری نتوانستند کاری انجام دهند و نتیجه تحقیقات مربوط به حادثه، انتشار نیافت. دکتر امینی در پاسخ به اعلامیه شورای مرکزی دانشگاه تهران، طی بیانیه کوتاهی از چگونگی حمله نظامیان به دانشگاه تهران اظهار بی‌اطلاعی کرد. در بیانیه گفته شده بود که نخست وزیر، خبر حادثه را پس از وقوع آن دریافت کرده است.^۵

امینی، که سخت غافلگیر شده بود، عناصر فتودال و جبهه ملی را مسئول حادثه دانشگاه دانست و برای بهره‌برداری از آن، دستور بازداشت ۱۵ تن از اعضای شورایی عالی جبهه ملی را صادر کرد و جمعی دیگر از مخالفان خود را نظیر اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود، که با دربار مربوط بودند، به زندان انداخت. سپهبد تیمور بختیار نیز تبعید شد. پرونده رسیدگی به متهمان ایجاد آشوب در دانشگاه، به دادگستری ارجاع گردید. یک کمیسیون تحقیق شامل دو تن قاضی و یک افسر ارتش مأمور رسیدگی به پرونده متهمان گردید. کمیسیون مزبور، پس از دو ماه و نیم رسیدگی اعلام کرد که جبهه ملی در حادثه دانشگاه مداخله نداشته است.

از پیامدهای دیگر حادثه دانشگاه، رویارویی شدید جبهه ملی و دولت امینی بود. این مبارزه که به تضعیف دو طرف انجامید، خواست و مطلوب شاه بود و در نهایت به سود وی تمام شد. بدون تردید، شاه و عوامل او، برای براندازی دولت امینی و نیز کوبیدن و از صحنه خارج کردن جبهه ملی طرح حمله به دانشگاه تهران را تدارک دیده بودند، زیرا تجهیز و اعزام واحد کماندو و افراد پلیس، آن هم برای هجوم به دانشگاه، بدون اجازه و تأیید شاه، که با عنوان فرمانده کل قوا، کلیه حرکات نیروهای مسلح را زیر نظر داشت، ممکن نبود.

با ضربت خوردن جبهه ملی و دستگیری شماری از رهبران آن، زمینه برای برکناری دکتر امینی فراهم گردید. شاه، که دکتر امینی را نخست‌وزیر تحمیلی از سوی آمریکا می‌دانست، با ادامه زمامداری او موافق نبود و میل نداشت اصلاحات و رفورم مورد نظر واشینگتن به وسیله دولت امینی انجام شود. از سوی دیگر، دکتر امینی نتوانسته بود پایگاه استواری در میان مردم، بخصوص روشنفکران فراهم سازد. برنامه اصلاحات ارضی او، با همه شتاب دکتر ارسنجانی مراحل اول اجرای خود را طی می‌کرد و جز معدودی از کشاورزان که صاحب زمین شده بودند، مورد حمایت طبقات متوسط جامعه شهری قرار نگرفت. افزون بر این دولت با مسائل اقتصادی و اجتماعی روزافزونی دست به گریبان بود. شدت یافتن ناآرامیها، ادامه تعطیل مجلس، توطئه محافظه‌کاران که همچنان با برنامه اصلاحات ارضی مخالفت می‌کردند و خصومت اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغات حزب زیرزمینی توده، عواملی بودند که موجبات ناامیدی واشینگتن را از ادامه زمامداری نخست‌وزیر اصلاح طلب فراهم ساختند. محمدرضا شاه نیز، از امینی به عنوان عاملی به منظور منحرف ساختن انتقادهایی که علیه او می‌شد، استفاده کرد، و راه را برای رسیدن به مقاصد خود، یعنی سلطنت استبدادی، هموار ساخت.

مسافرت شاه به آمریکا

در اواخر فروردین ۱۳۴۱ (آوریل ۱۹۶۲) محمدرضا شاه، برای چهارمین بار به آمریکا مسافرت کرد. در این سفر، همسر سومش (فرح دیبا) همراه او بود. بازدید از نقاط مختلف ایالات متحده، از جمله نیویورک، هالیوود و کیپ کاناورال، بخشی از برنامه این سفر تشریفاتی بود. در دانشگاه پنسیلوانیا به شاه دکترای افتخاری داده شد. در واشینگتن، در مذاکرات با مقامات سیاسی آمریکا، مانند همیشه خواستار افزایش کمکهای نظامی گردید، دیدار او با کندي دوستانه بود، با این حال رئیس‌جمهوری و مشاورانش، اولویت رفورمهای اقتصادی و اجتماعی را بر کمکهای نظامی تأکید کردند.

روز ۱۳ آوریل، محمدرضا شاه در کنگره آمریکا نطقی ایراد کرد. وی با اشاره به تهدید کمونیسم، به دولت ایالات متحده و نمایندگان کنگره وعده داد که «دولت او در ایجاد زیربنای استوار رفورمهای اجتماعی، به وسیله دولت منبعث از مردم کوشش به عمل خواهد آورد».^۶